

کتاب کودک، از مبدأ تا مقصد

مرثیه‌ای بر مظلومیت کتاب کودک

عباس ترین

می‌خرید؟ بعد از کمی فکر می‌گوید: «قبلاً چند تا کتابفروشی کودکان در خیابان شانزده آذر بود که الان فکر کنم جمع شده. ولی کتابفروشی کانون هنوز سر جایش است.»

حمیدرضا شاه‌آبادی، مدیر انتشارات کانون معتقد است که کتاب کودک و نوجوان مقوله‌ای است که کمتر جدی گرفته می‌شود. او با اشاره به ضعف صنعت نشر و چرخه تولید می‌گوید: «کشور ما به طور کلی ضعف کتابفروشی دارد و جز چند مجتمع کتابفروشی در تهران، خبری از کتابفروشیهای تخصصی نیست. این شامل کتابهای کودکان نیز می‌شود. بنابراین تنها تعداد معدودی از کتابفروشیها و فروشگاههایی که در محلات هستند و کار اصلی‌شان هم عمدتاً فروش نوشت‌افزار است، بخشی از فضایشان را به کتابهای کودک اختصاص داده‌اند.»

اما آیا سیستم توزیع و فروش فعلی، در نهایت موفق به رساندن کتاب مناسب به دست مخاطب اصلی، یعنی کودک خواهد شد؟ پاسخ شهرام اقبال‌زاده به این سؤال منفی است: «یکی از مشکلات کتاب کودک، مشکل پخش است. در شهرستانها کمتر کتابفروشی‌ای هست که حاضر به عرضه کتاب کودک باشد. کتاب کودک، سود چندانی برای کتابفروش ندارد و آنچه به‌طور گسترده عرضه می‌شود، کتابهای درسی و کمک‌درسی‌اند. در واقع بازار کتاب کودک، متأثر از کتاب درسی است و زیر آوار کتابهای کمک‌درسی خفه شده، چه از نظر تیراژ و چه فرهنگ کتابخوانی. شاید تنها جایی که عرضه کتاب در آن به طور نسبی خوب است، تهران و آن‌هم فقط در دو مرکز کتابفروشان کریم‌خان و انقلاب باشد. کتابفروشیهای پراکنده‌ای که در گوشه و کنار تهران هستند، متأسفانه بعد از مدتی به ساندویچ‌فروشی یا بوتیک تبدیل می‌شوند. این اتفاقات نشانه بیماری فرهنگی جامعه ماست.»

اما بد نیست حرفهای کتابفروشیها را هم درباره کتاب کودک و نوجوان بشنویم. فروشنده نشر آبی که دو قفسه از کتابهایش را به کتابهای کودک و نوجوان اختصاص داده، می‌گوید: «برای اینکه جنسمان جور باشد و اگر بچه‌ای همراه پدر و مادرش به کتابفروشی آمد، دست‌خالی نرود، این دو قفسه را به کتاب کودک و نوجوان اختصاص داده‌ایم.» او ضمن اشاره به فضای کوچک فروشگاه، می‌گوید: «فضایمان محدود است، وگرنه قفسه‌های بیشتری را به این کتابها اختصاص می‌دادیم. کتاب کودک تنوع زیادی دارد و چون عطف ندارد، نیاز به فضای گسترده‌ای دارد که کتاب از روی جلد به نمایش در بیاید.»

اغلب کتابفروشیها، در میان قفسه‌های پر از کتابشان جایی برای

آقای هاشمی‌پور و خانم ملاحسینی زن و شوهرند. آقا فوق دیپلم عمران دارد و خانم لیسانس پرستاری. آنها را در حال انتخاب کتاب کودک در فروشگاه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پیدا می‌کنم. آمده‌اند برای بچه‌های فامیل کتاب بخرند و به آنها هدیه بدهند. این روزها اتفاق نادری است که کسی به کسی کتاب هدیه بدهد. از آنها می‌پرسم: چرا کتاب؟ آقا جواب می‌دهد: «چرا که نه؟ وقتی پسرم کوچک بود، آن قدر به کتاب علاقه داشت که اگر ازش می‌پرسیدیم موز می‌خواهی یا کتاب؟ می‌گفت: کتاب! ما هم مدام برایش کتاب می‌خریدیم؛ آن قدر زیاد که به بچه‌های این و آن هم می‌دادیم.»

در دوره‌ای که تب شاگرد اولی و تست‌زنی و آماده‌شدن برای کنکور، حرف اول همه خانه‌ها و مدرسه‌هاست، باید اعتراف کرد که چنین نگاهی به کتاب، آن هم کتاب غیردرسی، بیشتر به معجزه شبیه است. پدر و مادرها نه تنها مشوقی برای مطالعه کتاب‌های شعر و داستان و... محسوب نمی‌شوند، بلکه برعکس، به نظر می‌رسد که آنها خود به مانعی بر سر راه کتابخوانی و مطالعه غیردرسی تبدیل شده‌اند. «پدر و مادرها و معلم‌های ما ضد کتاب غیردرسی‌اند و اگر کتاب غیردرسی دست بچه‌ها ببینند، دعوایشان می‌کنند. خود من یک‌بار با نیتی دلسوزانه به مدرسه دخترم فراخوانده شدم تا مطلع شوم دخترم در مدرسه کتاب غیردرسی دستش است. هنوز نتوانسته‌ایم به خانواده‌ها بفهمانیم که کتاب غیردرسی مهمتر از کتاب درسی است. بتی درست کرده‌ایم به نام کنکور که در روش‌گزینش آن، اثری از ابتکار و خلاقیت به چشم نمی‌خورد و کسی را وادار به فکر نمی‌کند. این در حالی است که ادبیات کودک، به نوعی هم عاطفه و خیال کودک را پرورش می‌دهد و هم تفکر انتقادی و خلاق را به او می‌آموزد.»

اینها حرفهای شهرام اقبال‌زاده، منتقد ادبیات کودک و نوجوان و عضو هیئت مدیره انجمن نویسندگان کودک و نوجوان است. او معتقد است ریشه بسیاری از اتفاقات نادرست در زمینه کتاب و کتابخوانی را باید در مدارس و نظام نادرست آموزشی جست‌وجو کرد: «نظام آموزشی ما نظام بسته معلم‌محور بر اساس محفوظات است، نه فراگیری و یادگیری خلاق. در کتابهای درسی ما هنوز اثری از شعر کودک و نوجوان به صورت گسترده نیست. هنوز به شعر به چشم یک متن حفظ‌کردنی نگریسته می‌شود. خواندن شعر به قصد حفظ کردن مثل زندان با اعمال شاقه است!»

از آقای هاشمی‌پور می‌پرسم: معمولاً از کجا برای بچه‌ها کتاب



کرده و به تنهایی به کتابفروشی کانون پرورش فکری آمده و کتابها را ورق می‌زند. از او می‌پرسم: چه کتابهایی را بیشتر دوست داری؟
 – کتابهایی که آموزنده باشند و به درس کمک کنند.
 می‌پرسم: کتابهایی را خودت انتخاب می‌کنی یا پدر و مادرت برایت می‌خرند؟
 – بعضی موقع‌ها خودم می‌خرم و بعضی‌وقت‌ها هم بابا و مامانم برایشان می‌خرند.

پدر و مادرها چه قدر در خرید کتاب مناسب برای کودکانشان موفق هستند؟ سید علی کاشفی خوانساری، نویسنده و پژوهشگر ادبیات کودک و نوجوان به این سؤال این‌طور جواب می‌دهد: «پدر و مادری که خودش اهل مطالعه باشد و اهمیت کتاب و میزان تأثیرگذاری آن را بداند، می‌تواند به یک کارشناس در این حوزه تبدیل شود و با استفاده از مراجع در دسترس و نیز شناخت کودک، انتخاب موفق داشته باشد.»

آقای ارجمند و خانم حسینی دختر پنج‌ساله‌شان را نشانم می‌دهند و می‌گویند: «این وروجک کتابهای مربوط به دو تا هیجده سال را در خانه دارد! زیاد کاری ندارد که به سنش می‌خورد یا نه!»
 می‌پرسم: تا حالا موقع خرید کتاب به اسم نویسنده‌اش دقت کرده‌اید؟

– نه، معمولاً به اسم نویسنده و متنش دقت نمی‌کنیم. فقط به تصاویرش نگاه می‌کنیم و کتاب را می‌خریم.

– یعنی متن کتاب برایتان اهمیت ندارد؟
 – نه، بیشتر تصویرهای کتاب مهم است. چون یک‌بار کتاب را برای بچه‌مان می‌خوانیم، اما او تصویرهای کتاب را همیشه نگاه می‌کند و با آنها زندگی می‌کند. تازه، من که از الان نمی‌دانم چهار روز دیگر که خودش بخواهد این چیزها را بخواند، از نوشته‌اش خوشش می‌آید یا نه!؟

اما آیا اساساً پدر و مادرها صلاحیت انتخاب کتاب برای بچه‌ها را دارند یا نه؟ سید علی کاشفی می‌گوید: «خیلی‌ها دارند و بعضی‌ها هم نه! در حقیقت در این مورد نیاز به گروه‌های واسطه و نخبه داریم که از طرف پدر و مادرها مورد رجوع قرار بگیرند. نهادهایی مثل کتابخانه‌ها

مخاطب کودک ندارند و آنها هم که دارند، فروش این کتابها را در تقدم خود نمی‌دانند. شاهد آن این‌که کتابهای کودک سهمی از عرضه پست ویتترین کتابفروشیها ندارند. محسن طائب، مدیر انتشارات پیدایش علت این موضوع را چنین توضیح می‌دهد: «دلیلش این است که ویتترین فضای محدودی دارد و اغلب کتابفروشیها ترجیح می‌دهند کتابی را پست ویتترین‌شان بگذارند که مشتری جذب کند و برایشان سود داشته باشد. قیمت یک کتاب کودک و نوجوان حداکثر چند هزار تومان است. طبیعتاً کتابفروش ترجیح می‌دهد یک کتاب بزرگسال را که قیمتش مثلاً هجده هزار تومان است پیش چشم بگذارد و درصد بیشتری از سود نصیبش شود. کتاب کودک به علت قیمت پایینش سود کمتری برای کتابفروش دارد. کسی که در جایی مثل خیابان انقلاب کتابفروشی دارد، طبیعتاً می‌خواهد پول در بیاورد و کتابهای کودک و نوجوان در این میان جایی ندارند. حتی من شنیده‌ام کتابفروشی هست که برای یک مغازه ماهی پانزده میلیون تومان اجاره پرداخت می‌کند. با فروش کتاب کودک که نمی‌شود از پس چنین اجاره‌های برآمد!»

اما فروشنده نشر چشمه که غرقه مستقلی را به فروش کتابهای کودک و نوجوان اختصاص داده، نظری غیر از این دارد: «برای من کتاب کودک و بزرگسال فرقی نمی‌کند. ممکن است اینجا کتاب صد هزار تومانی هم داشته باشیم که سود فروشش بیشتر است، ولی از آن طرف میزان فروشش پایین‌تر است.»

می‌پرسم: پس چرا کتابهای کودکان را در ویتترین نمی‌گذارید؟
 – شما باید ببینید سه ماه به جای ما در کتابفروشی کار کنید تا متوجه مشکلات ما بشوید! مثلاً نویسنده‌ای هست که کتابش برای بار یازدهم تجدید چاپ شده، ولی باز انتظار دارد کتابش را پست ویتترین بگذاریم. مگر یک ویتترین چه قدر جا دارد؟ البته من با شما موافقم که همه‌نوع کتابی باید پست ویتترین باشد؛ برای همین ما یک ویتترین کوچک، مخصوص کتابهای کودک و نوجوان داریم که سعی می‌کنیم کتابهای کودکان را آنجا بگذاریم.»

فاطمه سیف‌پور، ۱۰ سال دارد و خانه‌شان در شهرک ژاندارم‌ری است. او که به محل کار پدرش در خیابان وزرا آمده، از فرصت استفاده

و کتابداران و مطبوعات تخصصی و جشنواره‌ها و کارشناسان امور تربیتی و فهرست کتابهای خوب و... می‌تواند به پدر و مادرهایی که اطلاعات کافی درباره کتابهای خوب ندارند، کمک کنند.»

شهرام اقبال‌زاده نیز استاد به جوایز را در انتخاب و خرید کتاب، شیوه‌ای قابل اطمینان عنوان می‌کند و تعدد جوایز را خوشنودکننده می‌داند: «جوایز هر قدر هم که تنوع داشته باشند، جای یکدیگر را تنگ نمی‌کنند و هر کدام اهمیت خودشان را دارند. شخصاً در داوریه‌های مختلفی شرکت داشته‌ام؛ از کتاب سال گرفته تا جشنواره‌های کانون، پروین اعتصامی و... خیلی وقتها انتخابها بدون دخالت بیرونی انجام گرفته و گاهی هم شاهد دخالتی از بیرون بوده‌ایم. به نظر نباید به خاطر چنین رفتارهایی از جوایز سلب اعتماد شود. باید به هر قیمتی که شده، اعتبار جوایز را نگه داشت.

با وجود این، معیار فعلی انتخاب کتاب توسط پدر و مادرها برای بچه‌هایشان چیست؟ خانم قره‌داغی که فوق دیپلم دارد و مشغول انتخاب کتاب برای نوه پنج ساله‌اش است، می‌گوید: «آن موقع که دخترم کوچک بود، همراه خود می‌آوردمش، خودش جلدها را نگاه می‌کرد و یکی را انتخاب می‌کرد. ولی حالا که نمی‌توانم نوه‌ام را با خودم بیاورم، خودم به کتابها نگاه می‌کنم و اگر از طرح جلد کتاب خوشم بیاید یا اسم کتاب جذیب کند، آن را می‌خرم.»

ندا، دختر نُه ساله خانم فرهودی، می‌گوید: «کتاب باید چیزای خوب بهمون یاد بده.» به او می‌گویم: «مگر کتاب بد هم داریم؟» جواب می‌دهد: «مثلاً بعضی کتابها توشون حرفای بد نوشته که ممکنه روی ما تأثیر بد بذاره!» خانم فرهودی معتقد است آدم تا کتاب را نخواند، نمی‌تواند از خوبی یا بدی‌اش مطمئن شود: «مگر اینکه کسی به آدم معرفی‌اش کرده باشد و گفته باشد فلان کتاب خوب است.»

— چه قدر برای دخترتان کتاب می‌خرید؟

— کم کتاب می‌خریم. بیشتر کتابهایش را از دختر خاله‌اش می‌گیرد که بزرگ شده یا اینکه از کتابخانه مدرسه استفاده می‌کند.

— می‌توانید اسم چند نویسنده کودک و نوجوان را نام ببرید؟

— الان دقیقاً یادم نیست. ولی خودم کارهای هانس کریستین اندرسن را دوست داشتم.

حمیدرضا شاه‌آبادی درباره اطلاعاتی که در کتابهای کانون برای راهنمایی پدر و مادرها گنجانده شده، چنین توضیح می‌دهد: «سعی کرده‌ایم از طریق گروه‌بندیهای سنی مشخص شود کدام کتاب برای کدام گروه سنی مناسب است. در تولید کتاب برای هر گروه سنی نیز از نظر فضای بصری، ویژگیهایی را در نظر گرفته‌ایم که نشان‌دهنده وضعیت کتاب از این جهت باشد. علاوه بر آن، با انتشار نشریاتی مثل آیه، سعی در معرفی مفصل‌تر کتابها داریم. در ضمن سایت کانون هم اطلاعات مناسبی به علاقه‌مندان می‌دهد و سعی کرده‌ایم کسانی را در فروشگاهها به کار بگیریم که اطلاعات خوبی درباره کتابها ارائه بدهند.»

— فکر نمی‌کنید که باید از نظر کیفی هم کدهای راهنمایی وجود داشته باشند و پدر و مادرها را در انتخاب کتاب مناسب یاری کنند؟

— قطعاً باید این چنین شود. اولیا مایل‌اند کتابهای مناسبی برای بچه‌هایشان انتخاب کنند. اگر کسی در این انتخاب دچار اشتباه شود و

در نهایت کتاب را جذاب نیابد، به گرایش او به کتاب لطمه وارد می‌شود.

اما کتابهای غیردرسی واقعاً آن قدر که درباره‌شان صحبت می‌شود، در شخصیت و سرنوشت بچه‌ها تأثیرگذارند؟ صدرا هاشمی‌پور، فرزند آقای هاشمی‌پور و خانم ملاحسینی که البته حالا دیگر بچه نیست و نوزده سالش تمام شده، در این باره می‌گوید: «لذت‌بخش‌ترین تفریح زمان بچگی‌ام کتاب خواندن بود. یادم می‌آید عاشق کتابهای ایزاک آسیموف بودم و چیزهای مربوط به نجوم و سیاهچاله‌ها و... حالا من دانشجوی مکانیکم و فکر می‌کنم خواندن آن کتابها تأثیر مهمی در افتادن من به مسیری که الان در آن هستم، داشت. کمترین فایده کتاب خواندن برای من این بود که امروز هم اعتماد به نفس خوبی دارم و هم خیلی روان صحبت می‌کنم. و این دو ویژگی به من این امکان را داده که در این سن تدریس کنم.»

در شرایطی که ادبیات کودک ما از نظر کمی و کیفی رشد قابل توجهی داشته، هنوز معمول‌ترین محل تهیه کتاب دکه‌های روزنامه‌فروشی‌اند که همه از کم و کیف کتابهای عرضه شده در آنها باخبرند. برای گسترش فرهنگ کتابخوانی در جامعه و رساندن کتابهای مناسب به دست بچه‌ها، باید به راهها و جذابیت‌های مختلفی فکر کرد که از طریق آنها می‌توان کودکان را به مطالعه ترغیب کرد.

«در دنیای جاذبه‌های اینترنتی و چندرسانه‌ای، کدام برنامه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری برای تقویت فرهنگ کتابخوانی بین کودکان و نوجوانان تدارک دیده شده است؟ برای ترویج فرهنگ کتابخوانی باید هسته‌ها و محفلهایی در آموزش و پرورش و شهرداری‌ها با حضور والدین تشکیل داد و به آنها مسائل مربوط به مطالعه را آموخت. پارسال دو کتاب در زمینه کتابخوانی چاپ شد: یکی رویکردهای کتابخوانی نوشته دکتر کمال پولادی و دیگری روان‌شناسی خواندن و ترویج کتابخوانی که حاصل کار مشترک دکتر اکرم پدرام‌نیا و من بود. چند سال پیش هم کتابی از دکتر ثریا قزل‌ایاق چاپ شد با نام ادبیات کودک و نوجوان و ترویج کتابخوانی. به نظر من چنین کتابهایی را باید نهادهای مسئول دولتی با تیراژهای بالا تهیه و در بین والدین توزیع کنند. چه اشکالی دارد این کتابها و کتابهای ویژه کودکان و نوجوانان در شرکتها و کارخانه‌ها بین پدران و مادرانی که فرصتی برای دسترسی و تحقیق درباره کتاب کودک ندارند، توزیع شود؟»

این حرفها را شهرام اقبال‌زاده می‌زند و در پایان اضافه می‌کند: «به خدا اگر نا‌تور دشت سالینجر را به یک نوجوان بدهید، همین‌که یک صفحه‌اش را بخواند، دیگر آن زمین نمی‌گذارد! این کتاب، کتاب نسلهاست و به نظر من برای مخاطب نوجوان، یک معجزه است؛ هم از نظر ادبیات و هم از نظر تسکین خاطری که از روبه‌رو شدن با زبان راوی نوجوان و نقد مدرسه و پدر و مادر و... می‌یابد. این کتاب بیست سال اجازه چاپ در ایران نداشت و متأسفانه امروز باز هم به همان سرنوشت دچار شده است. اگر کتابهای مناسب بچه‌ها را در همین تلویزیون با صدا و چهره مناسبی بخوانند و تبلیغ کنند، همین بچه‌های از کتاب‌گریزان، کتابخوان‌ترین بچه‌های دنیا می‌شوند!»